

سَم خَرِ عِيسَى نَعْلِ اسْبَدِ الشَّهِدَا

جمید مظاہری (سروشمار)

اندر نظر خلق چو دنبال خسر آمد
گر نباشد ز برای شرف عیسی کس
بوشش سَم خسر از اطلس و اکسون نکند
گر سگ انسجا ز سر زرای تو بر تافت
هست بر او راه اعتذار گرفته
گر نه خسر است او چراست سَم خری را
در گهر و در شاهوار گرفته؟^۱
«... چه گویی در عبده نار و متعبدان چلیبا و
زَنار و آنها که بتی در پیش نهاده اند و آنان که
مسخر سَم خری مانده اند...»^۲

«... ترکی متکبرتر از او نبود... سَم شبیدیز
خویش سَم خسر عیسی (ع) پنداشت که ترسایان
بر آن بوسه دهند.»^۳

«... آفریدگار چون خواهد که گروهی را
سرگردان کند، ایشان را مبتلا کند به چیزی،
چنانکه... ترسایان را به پرستیدن سَم خسر
عیسی»^۴

اما مأخذ سخن خساقانی و دیگران در
اشارات به تعظیم سَم خسر عیسی، داستانی است
که ترسا مردی فرنگی در مجلس یزید معاویه،
آن گاه که سر مبارک حسین علی را در طشت
زر بدید، حکایت نموده است. این قصه که
قدیم‌ترین روایت آن در زبان فارسی در بعض
نسخ ترجمه تاریخ طبری نقل گردیده،
علی‌الظاهر، منحصرأ از طریق کتب مقتل
سیدالشهدا و آثاری که واقعه جانگداز آن امام
همام را گزارش نموده‌اند، پراکنده شده
است.^۵

این است:

«در اینجا نصاری ظاهراً فقط به جرم تصور
غلطی که مسلمین در باب آنها دارند، مورد
حمله قرار گرفته‌اند. خسر عیسی در مناسک و
آداب خاص نصاری ظاهراً محلی و تأثیری
ندارد، لیکن در نظم و نثر فارسی مکرر بدان
اشاره می‌شود...»^۶

در پاسخ مینورسکی و توضیح بیت خساقانی
گوییم:

حاشا که قصه خریستی نصاری جعل
مسلمین باشد. این آیین در میان قدمای مسیحی
چنان رونق داشته که در قرون وسطی حتی مایه
تفریح و ریشخند اصحاب کلیسا نیز بوده است
و غریب است که فاضلی متبع چون مینورسکی
به اخبار آن در منابع فرنگان باز نخورده باشد.^۷
اما در بیت خساقانی، سخن نه در باب خسر عیسی
بل راجع به سَم آن خرو در زر و یاقوت گرفتن
آن است که آن نیز چون خود خسر مضمونی شایع
در ادب فارسی است و ظاهراً آن نیز بر ساخته
مسلمانان نیست:

عیسی نشست پیش‌شما وانگه از هوس
دلنان دهد که بستگی سَم خسر کنید
مجرم ترسا که از فرمان عیسی سرستافت
دل بدان خرم که روزی سَم خسر در زر گرفت
جبریل میزبان مسیح است بر فلک
در خورد هم طویلگی زر سَم خسر است
خصمت که پرستنده سَم خسر عیسی است

آشنایان خساقانی قصیده «ترسایه» وی را
می‌شناسند. این قصیده که به جهانی در ادب
پارسی یگانه است، بیرون از شروح عام دیوان
شاعر، چون شرح شادی‌آبادی به شرح
معموری، چندین شرح خاص نیز دارد که از
این شروح، به تحقیق، عالمانه‌ترین همه، شرح
نفیس خاورشناسی فقید، ولادیمیر مینورسکی
(۱۹۶۶ - ۱۸۷۷ م) است.^۸ مینورسکی -
همچنان که اهل فن می‌دانند - در تاریخ و
جغرافیا و فرهنگ قفقاز - مولد و منشای
خساقانی - و ممالک مجاور آن، به خصوص از
صاحب‌نظران بنام بود و شرح وی، خاصه آنجا
که بدین مواضع باز می‌گردد، مشحون به اخبار
نادر دقیق است. با این همه، در این چکامه
هنوز بیش و کم جای حرف هست و حرفی از
آن جمله، موضوع مقاله حاضر است که از
اتفاق باعث بر تحریر آن سهوی است که
مینورسکی را در توضیح بیتی دست داده و آن
چهارمین بیت از این چهار بیت است:

دبیرستان نهم در هیکل روم
کم آیین مطران را مطرا...
گشایم راز لاهوت از سرفرد
نمایم ساز ناسوت از هیولا...
ز سرگین خسر عیسی بستند
رُعاف جاللیق ناتوانا...
سَم آن خسر به اشک چشم و چهره
بگیرم در زر و یاقوت حمرا...
و مطلبی که مینورسکی ذیل آن تعلق نموده،

●... مأخذ سخن خاقانی و دیگران در اشارت به تعظیم سمّ خر عیسی، داستانی است که ترسا مردی فرنگی در مجلس یزید معاویه، آن گاه که سر مبارک حسین علی را در طشت زر بسدید، حکایت نموده است.

راوی این داستان محمد حنفیه، برادر حسین است و او از علی پسر حسین (= زین العابدین) روایت کرده و علی - به تعبیر مترجم طبری - روایت از دیده نموده است و آن داستان این است:

«... چون سر حسین - رضی الله عنه - پیش یزید ملعون بردند، او آن راه روز در خانه داشت و چون به مجلس شراب نشستی آن سر را پیش نهادی و جرعه بر آن هم ریختی و شادی همی کردی. رسولی آمده بود از روم ترسا به نزدیک یزید، اندر آن وقت حاضر بود. از یزید پرسید که: این سر کیست؟ یزید گفت: سر دشمنی است از آن من، حسین بن علی، رسول گفت: این علی نه داماد پیغمبر شما بود و مبارز و وصی او بود؟ گفت: آری، ولكن قصد پادشاهی من کرد. آن رسول گفت: اف بر دین شما باد!... شرم نداری که سر نبیره پیغمبر خویش نهی و چنین کنی؟ پس گفت: تو نام «کنیسه الحافر» شنیده‌ای؟ یزید گفت: نه. رسول کافر گفت: شهری است در میان دریا بزرگ، آن را «کله» خوانند؛ از عمان شش ماه به دریا همی باید رفتن تا آنجا رسند^{۱۲} و چندان چیزهای قیمتی خیزد از آنجا که خدای داند، از شکر و کافور و عود و قاقله و جوز هندی و مروارید و جواهر؛ و بازرگانان آنجا بسیار شوند و همه دین ترسا دارند و در میان آن شهر کلیسایی هست آن را کنیسه الحافر خوانند، و حافر، سمّ ستور بود و آن را بدان باز خوانند. اندر آن کلیسیا، صومعه‌ی است و در آن

صومعه، حقه‌ای زرین، و اندر آن حقه، سمی از سم‌های خر عیسی به دیبا و مشک خوش بوی کرده و قفل زرین بر آن نهاده؛ و آن خانه که آن در آنجاست، همه به زر و دیبا و مشک در گرفته است و همیشه مشک و عنبر همی سوزانند از حرمت عیسی - علیه السلام - و از اقصای روم، هر کجا محتشمی و پادشاهی بود، قصد زیارت آن کنند و بدان تفاخر کنند و دو سال و سه سال باشد که بیرون مانند و مالها خرج کنند تا بدان رسند. بدان سبب که روزی عیسی بر آن خر نشسته است، ما آن را چنین عزیز داریم؛ شما بایستی که سر نبیره پیغمبر خویش نبریدید و او را عزیز دانستید و اگر عزیز ندانستید، نکشید و چون کشید، بدین خواری در پیش نهادید و جرعه بروی همی نریختید و شادی نکردید. یزید - لعنه الله - از آن خجل شد و روی سوی ندما کرد و گفت: این ترسا را نمی‌بینید که بر ما چه شمنت کرد؟ والله که من او را بکشم! پس فرمود که او را بیرون برید و بکشید. ترسا چون دانست که او را خواهند کشت، روی سوی آسمان کرد و گفت: الله اکبر! خواب من راست شد که محمد

● اگر سمّ خر عیسی، امروز دیگر نمانده تا مؤمنان ترسا و عابدان جلیبارنج سفر دریا بر خویش نهند و آن را در زر و گوهر گیرند، بدیل آن، نعل ذوالجناح تا روز گار ما بساییده است. منتها از حیدرآباد دکن به سهرام از ولایات غربی استان بهار، در شمال شرقی دکن، نقل نموده است.

رسول خدا را به خواب دیدم که دوش مرا همی مهمان کرد و همی گفت: تو از اهل بهشتی! پس بسرخواست و سر حسین [علی] - رضی الله عنهما - در بر گرفت و همی گفت: اشهد آن لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله و وی را همی کشتند و او سر در کنار همی دانست و شهادت همی گفت و تا جان نداد سر از کنار وی جدا نتوانستند کردن. پس بگشتندش و سر او از تن جدا کردند...»^{۱۵}

افسانه تعظیم سمّ خر عیسی چه مایه به داستان تکریم نعل ذوالجناح، اسپ نام‌آور سیدالشهدا به صحرای کربلا مانده است: در کتاب تحفة العالم، نگاشته میر عبداللطیف شوشتری (۱۲۲۰ - ۱۱۷۲ هـ) که سفرنامه‌ای است حاوی نکات بسیار تاریخی و جغرافیایی و ادبی و در هند تألیف یافته است، در باب حرکات لغو مسلمانان حیدرآباد دکن می‌خوانیم:

«... در حیدرآباد... نعل پاره‌ای دارند که به زعم ایشان نعل دُلُّل یا ذوالجناح است. آن را بر تخته‌ای نصب کرده‌اند و لطیف‌تر این که «نعل صاحب» اش می‌گویند؛ در شب تا سوعا به نحوی که در بلدان دیگر شبیه شهدا را برآرند، آن را به تجملی تمام و عظمتی مالا کلام بردارند و به دوش آدمیان به خانه خانه‌اش برند و عظیم از دحامی و طرفه انبوهی شود. به قدر سه چهار لک آدم که هر یک مشعلی روشن در دست دارند، بسا او تا آن خانه روند و آن را در حجره‌ای گذارند تا قدری آسایش کند. مردم اطراف حجره را گیرند که آواز خواب او ((= سم)) را شنوند و اگر نشنیدند از بدکاران است، لاجرم همه می‌شنوند؛ و هر کس به وضعی بیان کنند؛ یکی گوید: مثل خواب شیر صدا می‌کرد؛ یکی مثل خواب آدم، و دیگری، مثل فیل گوید؛ و از این قبیل. بعد از لحظه‌ای که از خواب بیدار شود، به مکانی که دارد، برگردانند...»^{۱۶}

اگر سمّ خر عیسی، امروز دیگر نمانده تا مؤمنان ترسا و عابدان چلیپارنج سفر دریا بر خوش نهند و آن را در زر و گوهر گیرند، بدیل آن، نعل ذوالجنح تاروزگار ماهمچنان پاییده است. منتها از حیدرآباد دکن به سهرام از ولایات غربی استان بهار، در شمال شرق دکن، نقل نموده است. دکتر نجابت حسین حکیم از معلمان زبان فارسی در هند که خود از ولایت سهرام و از معتقدان نعل صاحب است، سالی چند از این پیش، از آیین هر ساله این نعل و کرامات شگفت آن شرحی کتاف در «گلچرخ»، ضمیمه ادبی روزنامه اطلاعات گزارش نموده است.^{۱۷}

افسانه‌ای غریب است که قصه سمّ خر عیسی، طی سرگذشت بزرگی (= حسین علی) به نقل آمده و آوازه یافته که امروزه داستان نعل اسپ خود او، روایت زنده آن حکایت از یاد رفته است و شاید چندان هم غریب نباشد آن گاه که بدانیم بعضی را در حق او — علیه السلام — چونان مسیح، عقیده چنان است که: مَا قَتَلُوهُ... وَ لَكِنْ شُبَّهَ لَهُمْ (سورة النساء: ۱۵۶).^{۱۸}

● افسانه‌ای غریب است که قصه سمّ خر عیسی، طی سرگذشت بزرگی (= حسین علی) به نقل آمده و آوازه یافته که امروزه داستان نعل اسپ خود او، روایت زنده آن حکایت از یاد رفته است و شاید چندان هم غریب نباشد آن گاه که بدانیم بعضی را در حق او — علیه السلام — چونان مسیح، عقیده چنان است که: مَا قَتَلُوهُ... وَ لَكِنْ شُبَّهَ لَهُمْ...

زیرنویسها

- (۱) از این شروع است، شرح آذری، لاهیجی، قزوینی (محمّد)، یغمایی (حیب)، معین (محمّد)، مار، ویلجوسکی، دیاکوف و...
- (۲) این شرح توسط اسناد زرّین کوب نخست در دفتر دوم مجلد یکم «فرهنگ ایران زمین» به سال ۱۳۳۲ انتشار یافت و سپس به صورت رساله‌ای (تبریز، انتشارات سروش، ۱۳۴۸، قطع رقعی، ۱۱۴ ص) به طبع آمد.
- (۳) شرح مینورسکی، تبریز، ص ۶۶.
- (۴) رک: تاریخ در سرازو، عبدالحسین زرّین کوب، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۲، ص ۲۷۶.
- (۵) دیوان سنایی غزنوی، به سعی و اهتمام مدرّس رضوی، تهران: کتابخانه ابن سینا، ص ۱۰۲.
- (۶) همان، ص ۷۷۶.
- (۷) دیوان انیرالدین آخسیکنی، تصحیح و مقابله و مقدمه به قلم رکن‌الدین همایون فرّخ، تهران: کتابفروشی رودکی، ۱۳۳۷، ص ۴۶.
- (۸) دیوان ظهیر قاریابی، به کوشش تقی بیخش، مشهد: کتابفروشی باستان، ۱۳۳۷، ص ۸۸.
- (۹) دیوان فلکی شروانی، به اهتمام و تصحیح و تحشیه طاهری شهاب، تهران: کتابخانه ابن سینا، ۱۳۴۵، ص ۲۹.
- (۱۰) دیوان مجیرالدین بیلقانی، تصحیح و تعلیق دکتر محمدآبادی، تبریز: دانشگاه تبریز، ۱۳۵۸، ص ۱۹۰.
- (۱۱) مقامات حمیدی، تألیف قاضی حمیدالدین عمرین محمود بلخی، [به تصحیح علی اکبر ابرقوی]، تهران: شرکت تعاونی و نشر بین الملل، ۱۳۶۲، ص ۱۰۶.
- (۱۲) تاریخ الوزراء، تألیف نجم‌الدین ابوالرّجاء قمی، به کوشش محمدتقی دانش‌پژوه، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۳، ص ۱۰۱.
- (۱۳) عجائب المخلوقات، تألیف مسحّم‌دین محمودین احمدطوسی، به اهتمام دکتر منوچهر ستوده، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۵، ص ۷۱.
- (۱۴) این روایت در اصل تاریخ طبری نیامده و در بعضی نسخ ترجمه آن — که به تاریخ بلعمی مشهور است. نیز یافته نیست. مأخذ ما در نقل این داستان، نسخه معتبری از ترجمه تاریخ طبری است که به سال ۱۳۴۷ به صورت عکسی توسط بنیاد فرهنگ ایران منتشر گردیده است. این حکایت در نسخه‌ای از

ترجمه طبری (= تاریخنامه طبری) که اخیراً دوست فاضل من، جناب آقای محمّد روشن به طبع آورده، نیامده است. در این روایت از ترجمه طبری سیدالشهداء خود در خطبه روز عاشورای خویش به عزّت سمّ خر عیسی اشعارت فرموده بدین سان: «... ای مردمان! مرا چه گناه رفته است که قصد جان من کرده‌اید و نبینید که ترسایان سمّ خر عیسی چگونه عزیز دارند؟...» (تاریخنامه طبری، مجلد دوم، ص ۷۰۷).

- (۱۵) در المسالک و الممالک ابن خردادبه به (ترجمه دکتر حسین قره‌چاللو، تهران: نشر نو، ۱۳۷۰، ص ۵۰) موقع جغرافیایی جزیره «گله» چنین تعیین شده است: «... کسی که قصد چین کند... سرندیپ را در سمت چپ خود قرار می‌دهد. از سرندیپ تا جزیره (النکبالوس) ده روز تا یازده روز راه است و... از جزیره النکبالوس تا جزیره گله شش روز راه است و آنجا کشور (جسابه) هندی است. در جهان نامه محمّدین نجیب بکران (به کوشش دکتر محمّد امین ریاحی، تهران: کتابخانه ابن سینا، ۱۳۴۲، ص ۴۰) شرح ابن خردادبه با فوایدی دیگر آمده ولی در هیچ یک از این دو متن از «کتیسه حافر» یاد نشده است.
- (۱۶) ترجمه تاریخ طبری، چاپ عکسی بنیاد فرهنگ ایران، صص ۵ — ۲۷۴.
- (۱۷) تحفة العالم، میرعبداللطیف خان شوشتری، به اهتمام ص. موحد، تهران: کتابخانه طهوری، ۱۳۶۳، ص ۴۳۵.
- (۱۸) گلچرخ (ویژه ادبیات و هنر) شماره ۱۱، سه شنبه اول بهمن ۱۳۶۴، ص ۵.
- (۱۹) مجمع النورین، تألیف حاج ملا اسماعیل سبزواری، تهران: کتابفروشی علمی اسلامیه، ص ۶۹۸.
